

ماهدخت بانوهمائی

دانشکده ادبیات اصفهان

تحقیق ادبی و تاریخی

درباره

دره التاج و لطائف الحکمه

بسم الله الرحمن الرحيم

مؤلف کتاب لطائف الحکمه و بخش حکمت عملی کتاب دره التاج کیست؟

ضمن تحقیق و تتبع در «قطب سیم از خانمۀ کتاب دره التاج» که در حکمت عملی است مشاهده گردید که مؤلف این قسمت از کتاب دره التاج همان مؤلف کتاب لطائف الحکمه (بخش علمی و عملی) است.

برای روشن کردن و اثبات این مطلب بهتراست نخست هریک از این دو کتاب را

معرفی و سپس بموارد مشابه و احیاناً مختلف آن دو اشاره کنیم.

دره التاج دائرة المعارفی است شامل شرح علوم و فنون مختلف، و فهرست مطالب

آن بدین قرار است:

فاتحه

جمله اول در منطق و مشتمل بر هفت مقالت است.

جمله دوم در فلسفه اولی که شامل دو فن است.

جمله سوم در علم اسفل (علم طبیعی) که شامل دو فن است.

جمله چهارم در علم ریاضی که شامل چهار فن است باین ترتیب:

فن اول (اسطقات) هندسه.

فن دوم (در تلخیص مجسطی) هیئت.

فن سوم (در آرثماطیقی) خواص اعداد.

فن چهارم در علم موسیقی.

جمله پنجم در علم اعلی که علم الهی است.

خاتمه مشتمل بر چهار قطب است:

قطب اول در اصول دین.

قطب دوم فروع دین.

قطب سوم در حکمت عملی.

قطب چهارم در سلوک راه حق.

علامه قطب الدین محمود بن ضیاء الدین مسعود شیرازی متولد ۶۳۴ متوفی بسال ۷۱۰ هجری که شاگردخواجه نصیر الدین طوسی بود، مؤلف این کتاب است؛ و هیچ يك از فهرست نویسان و تذکره نویسان در انتساب این کتاب بقطب الدین محمود تردید نکرده اند، و قدیمی ترین نسخه آن که متعلق بسال ۷۰۵ هجری قمری زمان حیات مؤلف است در نمایشگاه کتابخانه مجلس شورای ملی ایران موجود می باشد.

بخش فاتحه - منطق - فلسفه - طبیعی و علوم الهی آن توسط جناب آقای مشکوة بسال ۱۳۲۰ هجری شمسی؛ و بخش مجسطی - آرثماطیقی و موسیقی آن بهمت مرحوم مشکان طبسی تصحیح و منتشر شده است. و قسمتهای چاپ شده کتاب در حدود يك دوم همه کتاب است.

لطایف الحکمه کتابی است منسوب به سراج الدین محمود أرموی متولد ۵۹۴ متوفی بسال ۶۸۲ هجری؛ و بطوری که از مقدمه کوتاه آن برمی آید نویسنده بسال ۶۵۵ هجری بخدمت ابوالفتح کیکاوس بن کیخسرو بن کیقباد که مدت سلطنتش از سال ۶۴۳ تا سال ۶۵۵ است می رود و آنجا تصمیم می گیرد تحفه و هدیه ای لایق بحضور سلطان تقدیم کند. پس این تحفه را از علم و حکمت انتخاب می کند و آن را لطایف الحکمه می نامد و محتویات آن را بدو قسمت تقسیم می کند: قسم اول در علم و معرفت و قسم دوم در حکمت و عدلت است. اولی را حکمت علمی و دومی را حکمت عملی نام می نهد. قسم

اول خود بابواب هفتگانه و هر باب بفصول چندگانه تقسیم می شود. در این ابواب و فصول از مطالب گوناگون نظیر حقیقت و فضیلت علم - انواع علوم - قواعد اصول دین اثبات آفریدگار و غیره گفتگو می شود.

قسم دوم یعنی حکمت عملی را با چهار باب که هر باب شامل فصول جداگانه است تقسیم و در این ابواب و فصول از موضوعاتی نظیر سیاست مدنی - تهذیب اخلاق و غیره گفتگو می کند.

این کتاب را جناب آقای دکتر غلامحسین یوسفی تصحیح کرده اند و بنیاد فرهنگ ایران بسال ۱۳۵۱ شمسی آنرا منتشر کرده است.

اینک برای آنکه نمونه و نموداری از علائم اتحاد و یگانگی دو کتاب بدست داده باشیم چند فقره از مواضع مختلف بخش حکمت علمی و عملی کتاب درة التاج و لطایف الحکمه را نقل می کنیم تا خوانندگان این مقاله محتاج بتکلف مراجعه خود آن دو کتاب نباشند.

نمونه علائم اتحاد درة التاج با لطایف الحکمه

نمونه ۱ - ص ۵۵۰ درة التاج خطی مجلس شورای ملی.

مجرد انداز جسم و جسمانی کی تعلق ایشان	» بسم الله الرحمن الرحيم قطب سیم از
ببدن تعلق تدبیر و تصرف است و آفریدگار	خاتمه درة التاج لغرة الدباج در حکمت
جل جلاله او را قوتها داده است کی بواسطه	عملی که منحصرست در تهذیب اخلاق
آن قوتها امور طبیعی و حیوانی و نفسانی بر	وسیاست منزلی و مدنی و آن چهار قاعده
وجه مصلحت خود حاصل می کند و تحصیل	است قاعده اول در مقدمات و آن چهار فصل
جمله آن امور بر امر غذا موقوف است	است. فصل اول بدانکه آفریدگار عالم
و تحصیل غذا جز از خارج بدن میسر	جست قدرته آدمی را در فطرت اول حاکم
نگردد ... »	آفریده است چنانکه از مباحث گذشته
	معلوم شده است کی ارواح بشری جواهری

ص ۱۶۲ لطایف الحکمه چاپ بنیاد فرهنگ

چنانکه در قسم اول معلوم (شد) که ارواح بشری جواهر مجرداند از جسم و جسمانی که تعلق ایشان ببدن تعلق تدبیر و تصرف است و هم در این قسم اول معلوم شده است بعضی از تدبیر و تصرفات روح بشری در بدن آدمی و آفریدگار جلت عظمته او را قوتها داده است که بواسطه آن قوتها امور طبیعی و حیوانی و نفسانی بر وجه مصلحت خود حاصل کند و تحصیل جمله آن امور بر امر غذا جز از خارج بدن میسر نگردد ...	بسم الله الرحمن الرحيم قسم دوم از کتاب حکمت و معدلت و این را حکمت عملی خوانند و این قسم مشتمل است بر چهار باب باب اول در مقدمات و آن چهار فصل است. فصل اول بدانکه آفریدگار عالم جلت قدرته آدمی را از فطرت اول حاکم آفریده است
---	--

نمونه ۲- ص ۵۵۱ درة التاج خطی مجلس شورای ملی.

باشد در مباشرت آن فعل مسارعت نماید چنانکه فرمود و سارعو الی مغفرة من ربکم و جای دیگر فرمود و استبقوا الخیرات و هر فعلی کسی مستقیح باشد از آن اجتناب و احتراز کند و هم چنان هر خلقی که مستحسن باشد چنان کند که آن خلق او را ملکه شود چون حلم و انصاف و سخا و مروت و امثال آن ...	قاعده دوم از قطب سیم از خاتمه در سیاست بدنی کی عبارت از تهذیب اخلاق است و آن مشتمل است بر دو فصل و تذکره مشتمل بر پنج در فصول ده گانه مذکورست و غیر آن بسیاقتی دیگر. فصل اول بدانکه عاقل باید کی افعال و اخلاق او بر وفق مصلحت نفس او و مصلحت نفس عالم باشد و این بآن باشد کی هر فعل که مستحسن
---	--

ص ۱۶۷ لطایف الحکمه چاپی.

باب دوم

در بیان سیاست بدنی

و آن مشتمل است بر ده فصل

فصل اول

بدانکه عاقل باید که افعال و اخلاق

او بر وفق مصلحت نفس او و مصلحت نفس

عالم باشد و آن بدان باشد که هر فعلی که

مستحسن باشد در مباشرت آن مسارعت

نماید چنانکه فرمود و سارعوا الی مغفرة

من ربکم و جای دیگر فرمود که فاستبقوا-

الخیرات و هر فعلی که مستقبیح باشد از

آن اجتناب و تحرز نماید و همچنان هر

خلقی که مستحسن باشد چنان کند که آن

خلق او را ملکه گردد چون حلم (و) سخا

و مروت و انصاف و آنچه بدان ماند ...

نمونه ۳- ص ۵۸۱ درة التاج خطی مجلس شورای ملی

قاعده چهارم از قطب سیم از خاتمه در

سیاست مدنی کی عبارت از حکم و معدلت

کردن است در بلدان و ولایات و اجتماعات

و آنرا حکمت مدنی خوانند و آن مشتمل

است بر سه مقدمه و سه باب. مقدمه اول

در فضیلت پادشاهی. بدانکه بر فضیلت

پادشاهی دلایل نقلی و عقلی از قرآن

و اخبار و آثار بسیارست و اما از هر نوعی

بعضی رایاد کنیم؛ اما از قرآن مجید قوله

تعالی و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی

الامر منکم و این آیت دلیل است بر

فضیلت پادشاهی از سه وجه اول ...

ص ۲۲۶ لطایف الحکمه چاپی رتال جامع علوم انسانی

باب چهارم

در بیان حکم و معدلت کردن در بلدان و ولایات

و این مشتملست بر سه مقدمه و سه قطب

اما مقدمه اول آنست که بیاید

دانستن که در فضیلت پادشاهی از قرآن

و اخبار و آثار برهان عقلی و دلایل بسیار

است و ما از هر نوعی بعضی یاد کنیم.

اما دلیل از قرآن مجید قوله تعالی

اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر

منکم و آیت دلیل است بر فضیلت پادشاهی

از سه وجه.

وجه اول

مقضیا بدو وجه وجه اول آنک تا رعایا نباشند پادشاهی نباشد و چون رعایا نمانند پادشاهی نماند و چندانک رعایا بیش بود ملك و پادشاهی بیش بود پس رعایا اصل پادشاهی باشند و چون اصل را نگاه دارند فرع بماند ...

نمونه ۴- ص ۵۸۳ درة التاج خطی
باب اول در ارکان و قواعد سیاست
و پادشاهی و آن سه رکن است رکن اول در
معرفت رعایا و حفظ و حراست ایشان و
آن پنج فصل است فصل اول در آنک حفظ
و رعایت رعایا بر پادشاه واجب است حتما

ص ۲۳۴ لطایف الحکمه چاپی

قاعده اول از قطب اول

دو وجه: وجه اول آنکه رعایا اصل ملك اند
و پادشاهی زیرا که تا رعایا نباشند پادشاهی
نماند و چندانکه رعایا بیش بود ملك
و پادشاهی بیش بود پس رعایا اصل پادشاهی
باشند چون اصل را نگاه دارند فرع بماند ...

در معرفت رعایا و حفظ و حراست ایشان
و آن مشتملست بر پنج فصل
فصل اول

بدانکه رعایت رعایا و حفظ و حراست
ایشان بر پادشاه واجب است حتماً مقضیاً از

نمونه ۵- ص ۵۷۵ درة التاج خطی

رب المنزل خوانند راعی اهل منزل و مرأه
راعیه است بر خانه شوهر و فرزند او و غلام
راعیست بر مال خواجه الی غیر ذلك، و هر
یکی از اینها مسؤولند از رعیت او پس هر
کس واجب باشد خواه سلطان باشد و خواه
گدا خواه خداوند باشد و خواه بنده که عدل
کند در آنچه میان او و میان غیر است از خیری
و شری و بداند که او مسؤول عتبه است
و مؤاخذ بظلم و تعدیی که کرده باشد
قال الله تعالی و نضع الموازین القسط لیوم

قاعده سیم از خاتمه در سیاست منزلی
که عبارت است از حکم و معدلت کردن در
منزل خود و آنرا حکمت منزلی خوانند.
بدانکه اصل در حکمت بدنی و مدنی و منزل
آن حدیث است که مصطفی فرمود علیه
السلام ألا کلکم راع و کلکم مسؤول عن-
رعیته، چه راعی، سلطان تنها نیست بلکه
سلطان راعی امم است و مسؤول از رعیت
او، و امیر هر شهری راعی آن و شیخ هر
قومی راعی ایشان و مرد هر منزلی که

القیامه فلانظلم نفس شیئا وان كان مثقال
حبة من خردل اتینا بها وكفی بنا حاسبین وحق
سبحانه در قرآن مجید چند جای بیان
کرده است که عشرت با اهل خانه چگونه
کنند ...

ص ۲۱۹ لطایف الحکمه چاپی

باب سیم
در بیان حکم و معدلت کردن در منزل خود
و آن را حکمت منزلی می خوانند و اصل
در حکمت منزلی و بدنی و مدنی آن حدیث
است که مصطفی فرمود علیه السلام که
کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة و حق
سبحانه در قرآن مجید بیان کرده است
چند جای که عشرت با اهل خانه چگونه
کنند ...

موارد اختلاف لطایف الحکمه بادره التاج

ص ۴۷ لطایف الحکمه چاپی

و اما بیان تسلسل آنست که اگر هر
چه موجود است معلول علتی بود و آن علت هم
معلول علت دیگری الی غیر النهایه پس جمله
آن علل و معلولات ممکن الوجود باشند هم
بحسب جمله و هم بحسب آحاد اما بحسب
آحاد ظاهرست و اما بحسب جمله زیرا
که جمله مفتقر است بآحاد و مفتقر به ممکن
اولیتر که ممکن باشد . و چون جمله
معلولات و علل ممکن الوجود باشد هم بحسب
جمله و هم بحسب آحاد و ما را معلوم است
بضرورت که هر چه چنین باشد او را مؤثری
باید خارج از او و آحاد او و معلوم است
که هر چه خارج باشد از جمله ممکنات و آحاد
جمله او ممکن نبود بلکه واجب الوجود
(است) پس معلوم شد که مؤثر در جمله
ممکنات واجب الوجود است تعالی و تقدس.

ص ۴۲۷ دره التاج خطی مجلس شورای ملی

مقدمه سیم ابطال تسلسل
بدانك دليل بر بطلان تسلسل وجوه
است اول آنك اگر اسباب متسلسل شود
الی غیر النهایه همه راجع باشد لما تقدم

ان العلة مع المعلول پس آن مجموع ممکن بود لذا ته بجهت افتقار او باحاد ممکنه ان لذواتها پس آن مجموع ممکن باشد بحسب آحاده و هر ممکنی را لذاته باشد مغایر او و آحاد او پس آن مجموع را مؤثری باشد مغایر او و آحاد او و مغایر مجموع ممکنات و آحاد آن واجب باشد در آن .

لذاته و من می گویم این وقتی تمام شدی کی هر ممکنی را لذاته بنفس خود و با جزاء داخله در آن مؤثری بودی مغایر او و آحاد او و تو بدرستی دانستی ضعف بر اهینی که دال است بر احتیاج ممکن بمؤثر پس هیچ طریقی نیست الادعوی ضرورت

چنانکه ملاحظه می فرمایید هیچ تردیدی نیست که مؤلف هر دو کتاب يك نفر است حال این يك نفر کیست؟ قطب الدین محمود شیرازی است؟ سراج الدین محمود ارموی است؟ شخص دیگری است؟

دلایلی که میتوانیم مبنی بر مؤلف بودن هر يك از این دو نفر سراج الدین و قطب الدین بیاوریم هیچیک قویتر و قطعیتر از دیگری نیست و ضمناً اینهم بعید بنظر نمی رسد که مؤلف کتاب شخص ثالثی باشد که در زمان خود بقدری مشهور بوده که سراج الدین و قطب الدین هیچ کدام ذکر نام او را ضروری نمی دانسته اند .

در مورد قطب الدین این مطلب کاملاً منطقی بنظر می رسد زیرا کتاب درة التاج دائرة المعارف است و مؤلف اکثر مطالب آنرا جمع آوری کرده و درباره ای از موارد مؤلف اصلی راهم معرفی کرده است. در مورد این قسمت از کتابش که مورد بحث ماست اظهاراتش را بشنوید:

در صفحه ۱۵۳ درة التاج چاپی آمده است. (بخش فاتحه)

«قطب اول در اصول دین و آن مشتمل است بر چهل مسئله بر ترتیب اربعین

مسئله اول - در مقدمات

مسئله دوم - در ادله

مسئله سوم - در حدوث عالم

مسئله چهارم - در آنک المعدوم لیس بشیء

مسئله پنجم - در اثبات علم بصانع و در اربعین چون دلایل آفاق و انفس مذکور نبود و حواله آن بکتاب اسرار التنزیل کرده بود واجب نمود شطری را از آن دلایل ایراد کردن ...»

در صفحه ۴۲۸ درة التاج خطی مجلس شورای ملی می گوید:

«و بدان کی سخن درین فن که درین قطب مذکور است بر ترتیب اربعین رانده شد چه ترجمه لباب آنست اما چون در شأن دلایل آفاق و انفس بیش ازین که ذکر کرده شد مذکور نبود با آنک آن دلایل مشتمل بود بر شأن حکمتها (ی) باری تعالی عز شأنه و بهر برهانه در آفرینش آنها و میل طبایع مستقیم و نفوس سلیم سیمامیل ملوک بدانستن آن حکمتها بیشتر مناسب چنان نمود کی این کتاب چون بجهت کتابخانه ملک اسلام سلطان سلاطین مازندران دام ملکه و عدله ساخته می شود شطری از آن دلایل در آخر این مسئله یاد کرده شود تا ملک اسلام را عزت دولته اطلاع بر آن حکمتها نیز حاصل گردد ان شاء الله تعالی و ما آن دلایل را در دو قسم یاد کنیم اول عقلی و دوم نقلی ...»

نویسنده این فصل را که حدود ۱۴-۱۵ صفحه است تمام می کند و دوباره بترجمه

اربعین می پردازد. خود در این مورد می گوید:

«و بدانک ازین نوع دلایل برهستی آفریدگار بسیارست و ما بر این قدر اختصار کردیم تا کتاب دراز نشود؛ اینست آنچه در آخر این مسئله زیادت کرده شد بر آنچه در کتاب اربعین است پس اگر کسی خواهد کی او را ترجمه کتاب باشد بی زیادت بی این را از آخر این مسئله حذف کند.» (ص ۴۴۲ درة التاج مجلس شورای ملی).

در اینجانب نویسنده مسئله ششم از اربعین را شروع می کند.

اینک نمونه ای از ترجمه قطب الدین محمود و اصل عربی کتاب اربعین امام فخر

رازی متوفی بسال ۶۰۶ هجری قمری از نظر خواننده عزیز می گذرد:

نمونه ترجمه اربعین امام فخرالدین رازی

ص ۴۱۷ درة التاج خطی مجلس شورای ملی (خاتمه - اصول دین)

مسئله سیم در حدوث عالم؛ و عالم نزد
متکلمان هر موجودی است. ما سوی الله تعالی
و تحقیق آن اینست که موجود یا واجب
است لذاته اگر قابل عدم نباشد و هو الله

سبحانه تعالی یا ممکن لذاته اگر قابل عدم
باشد و آن یا متحیز باشد اگر قابل اشارت
حسی باشد بآنک او اینجا است یا آنجا .»

ص ۳ کتاب الاربعین امام فخر رازی چاپ عند:

(المسئلة الاولى)
فی حدوث العالم
... قال المتكلمون العالم كل موجود
سوى الله تعالى وتحقیق الكلام فى هذا
الباب ان تقول الموجود على تسمين
وذلك لان الموجود اما ان يكون من حيث هو
غو غیر قابل للعدم البتة واما ان يكون من
حيث هو قابلاً للعدم فالوجود الذى تكون
حقیقته من حيث هو غیر قابل للعدم
البتة فهو المسمى بواجب الوجود لذاته

و هو الله سبحانه تعالی و اما الموجود
الذى تكون حقیقته من حيث هو قابل
للعدم فهو المسمى بممكن الوجود لذاته
و هو بحسب القسمة العقلية على ثلاثة اقسام
المتحيز والحال فى المتحيز والذى لا يكون
متحيزاً ولا حالاً فى المتحيز.

اما القسم الاول وهو المتحيز فاعلم ان
المراد من المتحيز الذى يمكن ان يشار اليه
اشارة حسية بانه ههنا او هناك.

چنانکه ملاحظه می فرمایید نویسنده صریح و آشکار نویسنده اصلی کتاب را
معرفی و اقرار می کند که این قسمت از کتابش ترجمه است. حال اگر قسمت الحاقی را
هم از کتاب دیگری گرفته بود مسلماً از افشای نسام نویسنده اصلی ابائی نداشت
و روی هم رفته بعید بنظر می رسد که صاحب درة التاج اثر عالمی نامدار را که تقریباً
معاصر اوست (وفات سراج الدین ۶۸۲ و وفات قطب الدین ۷۱۰ هجری قمری است)
در زمان حیات یا اندکی بعد از فوتش (مربوط بمبدأ تاریخ تألیف درة التاج که ممکن
است قبل از تدوین نهائی باشد) بدون اسم و رسم مؤلف اصلی اینطور آشکار و واضح
برداشته و بعبارت دیگر انتحال و سرقت کرده. آن را بنام خود و تألیف مستقل خود

قلمداد کرده باشد. پذیرفتن این تهمت در حق کسی که صاحب آنهمه تألیفات عالمانه عظیم از قبیل شرح قانون ابوعلی سینا و تحفه شاهی و نهایت الادراک و شرح مفتاح سکاکی و امثال آنهاست و او را بحق علامه زمان می گفتند بر مابسی گران و دشوار است .

موضوع جالب توجه اینست که قسمتی از بخش الحاقی که مؤلف در آن از انواع حکمت در آسمانها و زمین و نباتات و حیوانات و آدمی گفتگو می کند گواه صادق و دلیل روشن بر تبحر مؤلف کتاب در هیئت و نجوم و جغرافیا و مسالك ممالک قدیم است و این مایه مهارت در این علوم را در مورد قطب الدین محمود شیرازی بدرستی و راستی اطمینان داریم. در مورد سراج الدین نیز محتمل است، اما در براعت استادی فلسفه و منطق هر دو مشترکند.

هر قدر در قسمت الحاقی براربعین بیشتر تأمل و دقت می کنیم این نتیجه بدست می آید که این بخش از کتاب دره التاج تقریباً بی کم و کاست و عیناً با همان شماره فصول عنوانها در شصت صفحه لطایف الحکمه چاپی نقل شده است و حال آنکه ترجمه اربعین در لطایف الحکمه اصلاً یافت نمی شود و اگر هم فصلی از لحاظ عنوان و مفهوم یکی باشد عبارات بکلی مختلف است. اینک از هر دو مورد نمونه ای از نظر خواننده محترم می گذرد:

ص ۷۲ لطایف الحکمه، چاپ بنیاد فرهنگ

نوع چهارم (فصل سیم)	دیگر که غایت بعد بود میان ایشان هم
«منطقه فلك البروج که مدار آفتابست	ظاهر گردد و این اول سرطان و اول جدی
از منطقه فلك اعظم مائل آمد و این دودایره	است و حکمت رب العزه جلت قدرته درین
بود متقاطع و هرگاه که دودایره متقاطع	آنست که تا در هر موضعی بسبب غایت
شوند از تقاطع ایشان دو نقطه ظاهر گردد	بعد آفتاب و غایت قرب او و حالت متوسط
و نقطه این جایگاه یکی اول حمل است و آن	میان دو اختلاف ظاهر گردد تا در جمله
را اعتدال ربیعی گویند و دوم اول میزان	مواضع [که] غایت قرب آفتاب بود حرارت
آن را اعتدال خریفی گویند و دو نقطه	زیادت شود و چون غایت بعد بود برودت

ظاهر گردد و چون میان این دو موضع بود اربعه پیدا شود ...
اعتدال حاصل گردد و بدین سبب فصول

ص ۴۳۰ درة التاج خطی مجلس شورای ملی

نوع چهارم (فصل سوم) وحکمت رب العزة جلت قدرته از آنجهت
«منطقة البروج کی مدار آفتاب است اقتضاء این کرد تا در هر موضعی بسبب
از منطقه فلك اعظم مایل آمد و این دو دایره غایت بعد آفتاب و غایت قرب او و حالت
مقاطع شدند و هر دو دایره کی تقاطع ایشان متوسط میان هر دو اختلاف ظاهر گردد
تو نقطه حادث شود و این دو نقطه درین تادر جمله مواضع [که] غایت قرب بود حرارت
صورت یکی اول حمل است و آنرا اعتدال زیادت شود و چون غایت بعد بود برودت
ربیعی گویند و دوم اول میزان و آنرا غالب شود. و چون میان این دو موضع باشد
اعتدال خریفی خوانند و دو نقطه کی غایت اعتدال حاصل گردد و بدین سبب فصول
بعد بود میان منطقتین هم حادث شود چون اربعه پیدا شود ...
سر سرطان در شمال و سر جدی در جنوب.

ص ۱۱۲ لطایف الحکمه چاپ بنیاد فرهنگ

«عضودوم چشم را آفریدگار ده طبقه ستارگان و غیر آن درمی یابد. و نیز سپیدی
آفرید بالای دیگر ... پس گوئیم که اختصاص مناسب نورست و سیاهی مناسب ظلمت و
تاریک از این طبقات بخاصیت معین آفریدگار این جانور در سیاهی نهاد و ظلمت
بمؤثری و مخصصی تواند بود. و بدانکه در سپیدی پاک خدا پراصانع قدیر ذلك الخلق
موضع بینایی چشم کمتر از عده سیست و درین مقدار بدین اندکی صورت نیمه عالم با
والامر- و نیز چشم بر مثال آینه است ...

ص ۴۳۸ درة التاج خطی مجلس شورای ملی

عضودوم چشم است. آفریدگار چشم را از هفت طبقه و سه رطوبت آفرید ...

پس می‌گوییم که اختصاص هر یکی از طبقات بخاصیتی معین بمؤثری و مخصصی تواند بود. و بدانکه موضع بینایی چشم کمتر از عدسیست و درین مقدار بدین اندکی صورت نیمه عالم با ستارگان و غیر آن در صورت می‌یابد. و نیز سپیدی مناسب نورست و سیاهی مناسب ظلمت و آفریدگار اینجا نور در سیاهی نهاد و ظلمت در سپیدی تا بدانند کی فعل مختار مخالف فعل طبیعت است.»

بطوری که ملاحظه می‌شود اختلاف بین دو کتاب درین قسمت بسیار جزئی است.

اما مطالبی که قطب‌الدین محمود بنا بر قول خودش از اربعین ترجمه کرده است با مطالب لطایف کاملاً فرق دارد اینک بنمونه‌ای از این نوع اختلاف توجه فرمایید:

ص ۶۰ لطایف الحکمة چاپی

مسئله هفتم حق سبحانه و تعالی مرئی است. مؤمنان در آخرت خدا را ببینند.

دلیل بر این قوله تعالی: وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة.

سوال این معارض است بقوله تعالی: لا تدرک الالبصار وهو یدرک الالبصار.

جواب گوییم لا تدرک الالبصار نقیض است از ان قولنا: تدرک الالبصار و قول لا تدرک الالبصار جمع معرفت به (الف) و لام جنس پس عام باشد. معنی چنان شود که همه ابصار او را در نیابند و چون گوییم که همه ابصار او را در نیابند و چون گوییم که لا تدرک الالبصار معنی چنان باشد که همه ابصار او را در نیابند زیرا که کافران (و) لام جنس پس عام باشد. معنی چنان شود در نیابند.»

ص ۴۵۷ درة التاج خطی مجلس شورای ملی

«مسئله بیست و یکم خدای تعالی مرئی است و مراد از رؤیت او تعالی حالتی است در انکشاف کسی نسبت بذات مخصوصه او چون نسبت ابصار مذکور از پیش باین مرئیات و باری تعالی بنا تنزه او از جسمیت و اختصاص بحیز ممکن است رویت او بخلاف جمله فرق چه کرامیه و مجسمه اگر چه بجوهر رؤیت او کرده‌اند»

اما بجهت اعتقاد ایشان بانکه او جسم است و در مکان است و عرج چنین نیست پیش ایشان ممتنع الوجود است فضلا عن کونه ممکن الرؤیة و بدانک دعوی بسدیبه در

حال مطالب درة التاج رابا مطالب اربعین مقایسه می کنیم:

ص ۱۹۰ اربعین امام فخر رازی چاپ هند

فالمراد من قولنا ان الله تعالى هل
 یصح ان یرى عوانه هل تمکن حاله فی الا
 نکشاف والظهور نسبتها الی ذاته الـ
 مخصوصه کنسبة الحالة المسماة با
 لا بصر والرؤیة الی هذه المرثبات ام لاـ
 المقدمة الثانية - اعلم انابینا انه سبحانه
 وتعالى منزه عن ان یکون جسماً و جوهرأ
 ومختصاً بمکان و حیز ثم انا ندعی ان هذا
 الشیء الموصوف بهذه الصفات یمکن
 رؤیته وهذا القول یمخالفنا فیہ کل من لیس
 علی مذهبتنا اما الفلاسفة والمعتزلة فذلك
 ظاهر و اما الکرامیة و المجسمة فهم انما
 یسلمون جواز رؤیة الله تعالى لاعتقادهم
 انه جسم و فی مکان وهم متفقون علی انه
 لولم یکن جسماً و لم یکن فی مکان فانه
 یمتنع وجود فضلاً عن رؤیته.
 اذا عرفت هذا فنقول القول بامتناع
 رؤیة هذا الموجود اما ان ندعی فیہ انه
 معلوم بالبدهاة او ندعی فیہ انه معلوم
 بالاستدلال اما دعوی البدهاه فباطله و یدل
 علیه وجوه»

حاجی خلیفه در مورد اربعین می گوید:

«الاربعین فی اصول الدین للامام فخر الدین محمد بن عمر الرازی المتوفی سنة
 ۶۰۶ ست و ستمائه الفه لولده محمد و رتبته علی اربعین مسئله من مسائل الکلام ثم لخصه
 القاضی سراج الدین ابوالشنا محمود بن ابی بکر الارموی المتوفی سنة ۶۸۲ اثنین
 وثمانین و ستمائه و سماء اللباب» ص ۶۵ کشف الظنون جلد اول
 آیا این کتاب اللباب همان نیست که قطب الدین محمود بان اشاره کرده است

و ما گفتارش را در مقاله پیش از این نقل کردیم؟ و آیا اگر این ارتباط وجود داشته باشد در مورد مؤلف حقیقی لطایف الحکمه دلیل مثبت نتواند بود؟

حال ببینیم آیا لطایف الحکمه از نظر تاریخ کتابت آن می تواند تألیف قطب الدین محمود باشد یا خیر؛ تاریخ کتابت قدیمترین نسخه موجود لطایف الحکمه که در کتابخانه ملی پاریس موجود است ۶۸۴ است. در این نسخه هیچ اشاره ای بنام مؤلف نشده است و این تاریخ درست ۲۶ سال قبل از فوت قطب الدین محمود است و بنابراین در زمان حیات او نوشته شده است. از طرف دیگر در مقدمه کوتاه لطایف آمده است:

«اما بعد چون در اواخر سنهٔ خمسین و ستمائه بحضرت پادشاه اسلام سلطان اعظم خاقان معظم تاجالسلجوق عزالدین سلطان الاسلام والمسلمین ابی الفتح کیکاوس بن کیکسرو کیقباد برهان امیرالمومنین اعلی الله شأنه و نصر اعوانه و اعز سلطانه رسیدم خواستم که بر موجب اشارت نبوی که تمهدوا تحابوا تحفه ای و هدیه ای که لایق رفته بود راست شود که بحضرتش فرستم هیچ چیز دست نداد.» لطایف للحکمه چاپی ص ۶

در این تاریخ قطب الدین شیرازی که مورخین باتفاق تاریخ تولدش را ۶۳۴ نوشته اند ۲۱ سال داشته و محال بنظر نمی رسد که هم او کتاب لطایف را بنام عزالدین تألیف و باو تقدیم کرده باشد اما در اینجا نیز سؤالی پیش میاید. چرا در تراجم احوال قطب الدین شیرازی هیچ کجا این کتاب را باو نسبت نداده اند؟

در کتاب لطایف الحکمه در دو مورد بوقایع تاریخی اشاره می شود باین ترتیب:
«وداعی دولت قاهره چون از خدمت ملک صالح ایوب بن محمد تغمد الله بر حمته و اطال بقاء مولانا السلطان و فسح فی مدته برسالت برفت بر ملک افرنج انبرطور بعد از روزی چند که باوی اجتماع افتاد یکی را بنزدیک وی ذکر کردند ...»

و چند سطر بعد می گوید: «و در روزگار ماملک کامل پسر ملک عادل را همین

عادت بود و نوبت طایفه علما و حکما شب آدینه بودی تاروز و با ایشان تاروز از علم و حکمت و احادیث و اشعار و سیر ملوک و خلفا گفت و شنید می کردی. « ص ۲۸۸ لطایف الحکمه. چاپ بنیاد فرهنگ

اشاره اول در درة التاج نیامده است اما اشاره دوم باین صورت است:

« و در نزدیکی روزگار ماملک کامل پسر ملک عادل راهمین عادت بود و نوبت طایفه علما و حکما شب آدینه بودی تاروز، و تا روز با ایشان از علم و حکمت و احادیث و اشعار و سیر ملوک و خلفا گفت و شنید می کردی. « ص ۵۹۴ درة التاج خطی مجلس شورای ملی

ملک صالح ایوب بن محمد از پادشاهان بزرگ ایوبی مصر است (۶۰۳-۶۴۷) (ص ۴۷۹ تعلیقات لطایف الحکمه) و ملک کامل پسر ملک عادل منظور محمد (الملك الكامل) بن محمد (العادل) بن ایوب ابوالمعالی ناصرالدین از سلاطین دولت ایوبی مصر (۵۷۶-۶۳۵) (ص ۴۷۹ تعلیقات لطایف الحکمه).

این پادشاهان نمی توانند با قطب الدین محمود هم زمان باشند زیرا تولد او ۶۳۴ است. و در تاریخ پادشاهی این امرا هم تقریباً شکی نیست. در کتاب حبیب السیر جلد دوم ص ۵۹۴ در شرح احوال ملک کامل ابوالمعالی محمد بن ملک عادل آمده است:

« ملک کامل پادشاهی بود بجلالت قدر و نباهت شأن موصوف ... در لیالی جمعه مجلس شریفش بوجود علما و فضلا مشحون بودی و بنفس نفیس با آن طایفه مباحثه نموده نفتیش مسائل فرمودی. در ایام دولت در قاهره معزیه دارالحدیثی در کمال فسحت طرح انداخت ... وفات ملک کامل در آخر روز چهارشنبه بیست و یکم ماه رجب سنه خمس و ثلاثین و ستمائه در قلعه دمشق روی نمود. مدت عمرش نزدیک بیچهل سال بود. »

و در لغت نامه دهخدا در حرف غین آمده است: « غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب ملقب بملک معظم

از ملوک ایوبی مصر سال ۶۴۷ پس از مرگ پدرش ملک صالح پادشاهی رسید.»

آیا این غیاث الدین همان غیاث الدین کیخسرو دوم نیست که طبقات سلاطین اسلام تاریخ سلطنتش را ۶۳۴-۶۴۳ نوشته است؟ و آیا این شخص همان غیاث الدین نیست که کریم آق سرائی سراج الدین ارموی را یکی از قضات ممالک او می داند؟ (ص سیزده مقدمه مصحح لطایف الحکمه چاپی)

ضمناً نام غیاث الدین مارابیاد مطلب دیگری می اندازد: گفتیم که قطب الدین محمود صریحا اقرار می کند که بخش اصول دین کتابش را از اسرار التنزیل و اربعین گرفته و ترجمه کرده است و ضمناً اسرار التنزیل با کتابی بنام لطایف غیائی یکی دانسته شده است (حاشیه، ص ۸۵، قسمت چاپ شده درة التاج تصحیح جناب آقای مشکوة) حال ببینیم حاجی خلیفه این دو کتاب را چگونه معرفی می کند:

اسرار التنزیل و انوار التأویل للامام فخرالدین محمد بن عمر الرازی المتوفی سنة ۶۰۶ ست و ستمانه و هوفی مجلد اوله الحمد لله الذی اظهر من آثار سلطانه الخ ذکر فیه انه علی اربعة اقسام: الاول فی الاصول، الثانی فی الفروع، الثالث فی الاخلاق، الرابع فی المناجات والدعوات.»

ص ۷۵ کشف الظنون جلد اول.

اللطایف الغیائیه فارسی مرتب علی اربعة اقسام: الاول فی اصول الدین، الثانی فی الفقه، الثالث فی الاخلاق، الرابع فی الدعاء.» ص ۲۰۸ کشف الظنون جلد دوم.

جالب توجه است که در کتاب لطایف الحکمه دو بار بنام امام فخررازی اشاره شده است باین ترتیب:

« برهان پنجم جمله اجسام حادث اند زیرا اگر جسمی قدیم و ازلی بودی در ازل در حیزی معین بود و هرچه ازلی بود زایل نشود زیرا که ازلی یا واجب الوجود بود یا معلول واجب الوجود... پس معلوم شد که بازگشت هر برهانی که هست بآن دو برهان اول است پس آن برهان قوی تر از همه باشد، و این برهان ایجاز خواهد امام فخرالدین

رازی است رحمة الله عليه. « ص ۴۹ لطایف الحکمه چاپی

«در مراتب روح انسانی مذهب حکما آنست که ارواح بشری در ماهیت متساویند و اختلاف صفات و افعال [افعال: ظ] بسبب اختلاف مزاج است و مذهب مولانا فخرالدین رازی آنست که ارواح بشری در جنس روح متساوی اند و اختلاف میان ایشان بفصول است چنانکه ماهیت روح زید غیر ماهیت روح عمرو باشد و اگر چه هر دو در ماهیت جنسی که آن اصل روح است متساوی باشند ... ص ۱۳۲ لطایف الحکمه چاپی
این دو قسمت در درة التاج دیده نشد.

جواب معما چیست؟ نویسنده این دو کتاب کیست؟ آیا هر دو از منبع واحدی گرفته شده است؟

آیا منبع هر دو کتاب لطایف غیائی است؟ و آیا لطایف غیائی بنام غیاث الدین مذکور در مسطورات قبل نوشته شده است؟ مادام که بکتاب لطایف غیائی دسترس نداریم این دربروی مامسدود است،

اما در دیگر برما باز است و آن بخش اخلاق و حکمت عملی کتاب درة التاج است که تقریباً بتمامی در کتاب لطایف الحکمه هم هست و قطب الدین محمود در باره آن چنین می گوید:

«و این آخر تذکره است و هر چند مناسب سیاق قاعده دوم در حکمت خلقی آن بودی کی از اینجا آغاز قاعده سیم کردمی در حکمت منزلی و افتتاح آن بسیاق شرع و حکمت و اقسام آن بسیاق حکمت محض، و لکن چون اینجا اشارتی موجز بحکمت خلقی بر شیوه حکما کرده شد مناسب چنان نمود کی اینجا اشارتی موجز نیز بآن دو قسم دیگر اعنی منزلی و مدنی هم بر شیوه حکما کرده شود تا هر سه قسم حکمت عملی و خلقی و منزلی و مدنی بر شیوه حکما متلاصق باشد و رساله مستقل شود در آن باب و این رساله بی باشد بس شریف درین باب چه تمامت فصول کی این زمان گفته خواهد آمد همه ترجمه فصول مدنی شیخ ابونصر فارابی است. و باقی اعنی تهذیب اخلاق ترجمه شیخ ابوعلی سینا است در اخلاق. « ص ۵۶۹ درة التاج خطی مجلس شورای ملی

اینجا یادآوری می‌کنم که بعضی نوشته‌اند که سراج الدین ارموی شاگرد امام فخر الدین رازی بود و این امر با تاریخ تولد و وفات که از آنها ضبط کرده‌اند سازگاری ندارد چرا که فخر رازی در ۶۰۶ فوت شده و در آن تاریخ سراج الدین ارموی متولد ۵۹۴ حدود ۱۲ سال داشته و در این سن و سال شایسته شاگردی امام فخر رازی را ندانسته است. در پایان گفتار باز صریح و روشن تأکید می‌کنم که غرض و منظور اصلی من از شرح این مطالب، باز نمودن شبهه و تردیدی است که در اثناء مطالعه و تحقیق در مآخذ و تجزیه و تحلیل مطالب «دره التاج» و مقایسه آن با «لطایف الحکمه»، بر من دست داده و عقده‌یی سخت در آن رشته بوجود آورده است.

مقصودم این است که اشکال خود را در پیشگاه استادان عالی‌مقدار و پژوهشگران گرانمایه طرح و در حل آن از رای مشکل‌گشای ایشان استمداد کنم؛ چنانکه موجب یقین‌جازم و سکون و اطمینان روح شک‌زده باشد.

البته بسیار سهل و آسانست که برای تخلص از مخصصه آن اشکال بگوییم که قسمت حکمت علی و بعضی بخشهای دیگر «دره التاج» را علامه قطب الدین از سراج الدین ارموی گرفته و احیاناً در پاره‌یی از مواضع چیزی از خود افزوده یا عبارات اصل را تغییر داده است.

و چون دلم راه نمی‌دهد و خوی ادبم بر نمی‌تابد که این صنعت را بر آن علامه شهیر روادارم که وی هر کجا اثری شایسته و موافق مقصودش بچنگ می‌آورد آن را بی‌پروا گاهی با ذکر مآخذ و گاهی بدون اسم و رسم در انبان «دره التاج» می‌ریخت، انصاف را تألیف چنین دایره‌المعارفی هم در مدت قلیل جز با آن صورت میسر و امکان‌پذیر نبود. در صدد چاره‌جویی و توجیه عمل او بر می‌آیم، پس ممکن است بدین سبب عمل او را توجیه و تعلیل کنیم که چون تألیف «سراج الدین ارموی» معروف و مشهور همگان بوده است مؤلف «دره التاج» خود را نیازمند نمی‌دید که صریح و واضح نام‌وی ببرد و اقتباس خود را یادآوری کند، و با این تعلیل عمل او از دایره شمول سرقت و انتحال بیرون خواهد رفت.

ولیکن این سخنان فعلا برای من از حد حدس و احتمال تجاوز نمی‌کند، و قطع و یقینی را نتیجه نمی‌دهد که روح کنج کاو را قانع سازد و موجب آرامش ضمیر پژوهنده باشد باری باز در خاتمه منتظرم که اکتشافات و پژوهشهای بعدی تحقیقات استادان محقق پرده از روی ابهام بردارد و آن مشکل را چنان حل کند که هیچ جای شک و تردید باقی نگذارد و روح طالبان مشتاق را قانع و خرسند سازد انشاء الله تعالی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی